

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تلاش دوباره

(مهارت آموزشی: علم گستری)

سرشناسه: واتقی، بهروز، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور: تلاش دوباره (مهارت آموزشی: علم گستری) / نویسنده بهروز
واتقی؛ تصویرگر محمد آذیرنیار.
مشخصات نشر: تهران: کالج برتر، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۶ص: مصور(رنگی).
فروست: مجموعه داستان‌های راز مسجد سنگی؛
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۷۴-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: گروه سنج، د.
موضوع: محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷ - ۱۱۴ق.
موضوع: داستان‌های مذهبی / موضوع: داستان‌های آموزنده.
شابک اثر: آذیرنیار، محمد، ۱۳۵۸، تصویرگر
رده بندی دیویی: ۱۳۹۲-۳۷۱/۶۸/۲۹۷ را
شماره کتابخانه ملی: ۲۲۵۱۲۶۲

ناشر:	کالج برتر
ناشر همکار:	نگاه نوین
واحد پژوهش و برنامه‌ریزی کتاب‌های:	کودک و نوجوان
عنوان کتاب:	تلاش دوباره
برنامه‌ریزی و اجرا:	سید فرشید احمد جواهری
نویسنده:	بهروز واتقی
کارشناسان علمی و مذهبی:	مصطفی نعمتی - علیرضا فرازمند
تصویرگر و طراح جلد:	محمد آذیرنیار
آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع:	کالج برتر
لیتوگرافی:	باختر
چاپخانه و صحافی:	نقش نیاز
ناظر چاپ:	سید فرشاد احمد جواهری
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۲
شمارگان:	۳۰ نسخه
شابک:	ISBN 978-600-5065-74-9 ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۷۴-۹
قیمت:	۱۵۰۰ تومان
نشانی:	تهران، خیابان انقلاب، خیابان ورودین
تلفن:	۰۹۱۲-۵۱۱۱۹۹۵ تلفن همراه: ۶۶۹۷۲۹۲۲-۳ (خط)
صندوق پستی:	۱۳۱۴۵-۱۷۷۲
پایگاه اینترنتی:	www.Collegebartar.ir

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

انتشارات
مکات

انتشارات
کالج برتر

بچه‌ها که دیگر به نفس نفس افتاده بودند و خستگی از چهره‌های عرق کرده‌شان نمایان بود از پیچ خطرناکی گذشتند و با مشاهده‌ی نمای مسجد سنگی قدیمی، لبخند شادی روی صورتشان شکفت. آفتاب دامن طلایی‌رنگش را بر روی بدن لخت کوه، پهن کرده بود نسیم خنک صبحگاهی صورت بچه‌ها را نوازش می‌کرد.

«پدرمان را در آوردی، حمید. خوب است تو معلم نشدی.»

حمید که خودش حال و روز بهتری از دوستانش نداشت، اما تلاش می‌کرد ظاهرش را خند، نفس عمیقی کشید و گفت:

«همین‌طوری هم کلی دیر شده، باید تا ظهر درس بخوانیم. تنبلی نکنید. راه بیفتید.»

رضا که دیگر طاقتش تمام شده بود، روی زمین نشست و گفت:

«یک روز می‌خواهی به ریاضی یاد بدهی، تا جان‌مان را نگیری بی‌خیال نمی‌شوی؟ خسته شدیم. می‌فهمی؟»

حمید که از دیروز به عنوان سرگروه دوستانش انتخاب شده بود و وظیفه داشت به آن‌ها درس ریاضی کمک کند، قیافه‌ی حق به جانی به خودش گرفت و گفت:

«من استراحت نمی‌کنم و به طرف مسجد می‌روم. شما هر کاری دوست دارید، انجام دهید اما هرکس دیرتر از من برسد فردا به آقای معلم می‌گویم. اگر قرار است من به شما ریاضی یاد بدهم، باید حرفم را گوش کنید.»

این را گفت و با قدم‌هایی بلند، ادامه‌ی راه را در پیش گرفت. بچه‌ها که چاره‌ای نداشت غرغرکنان پشت سر او راهی شدند.

با رسیدن به مسجد سنگی نیز، حمید وقت را تلف نکرد و به سرعت درس را شروع کرد «صفحه‌ی بیست را باز کنید. اول مبحث اعداد کسری را کار می‌کنیم. خوب تمرین‌هایی می‌گویم، انجام دهید.»

